

## انتخابات آمریکا

از آن جایی که سیاست های خارجی و جو داخلی آمریکا تأثیر مستقیم بر سایر کشورهای جهان دارد، تصور عمومی بر این است که چه کسی و از چه حزبی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می گردد، امری تعیین کننده بر روی سیاست جهانی دارد. به نظر من اما موضوع به این سادگی نیست و بدون شک عکس این امر صادق است. دیدگاه های افراد اگر چه محترم است، اما به پایگاه طبقاتی آن ها نسبت به مسائل سیاسی (در چارچوب جهانی) و نسبت آلودگی آن ها به ایدئولوژی هیئت حاکم یا فرهنگ بورژوازی حاکم بستگی دارد. قصد از این مقاله کوتاه این است که با نگاهی اجمالی به وضعیت گذشته و کنونی در آمریکا ماهیت و دلیل قلمداد شدن کاندیداهای کنونی و روندی را که سیاست سرمایه داری جهانی طی می کند، کوتاه و به زبان ساده بررسی کنیم.

### در آمریکا

احزاب دموکرات و جمهوریخواه آمریکا از دیرباز دو حزب بورژوا و نمایندگان سرمایه داران این کشور بوده اند. حزب جمهوریخواه، سرمایه داران بزرگ نفتی و شرکت های بزرگ را نمایندگی می کرد و حزب دموکرات نماینده گاوداران و زمینداران بزرگ بود.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد -یعنی پس از بازسازی خرابی های جنگ جهانی دوم که جیب عده ای سرمایه دار کلان را پُر کرد- بار دیگر سودآوری از طریق تولید کالا رو به رکود رفت؛ تکنولوژی به سرعت رو به پیشرفت بود و در نتیجه ابزار تولید پیشین و کالاهای تولید شده مادام جای خود را به ابزار تولید جدید و کالاهای صنعتی پیشرفته تر داده است. این روند که وجود انحصارات را هر چه بیش تر تحکیم نموده، دائماً بلعیده شدن شرکت های کوچک توسط شرکت های بزرگ جهانی را به همراه داشته و در نتیجه دائماً از مشاغل عادی و غیرتخصصی به نفع مشاغل تخصصی کاسته شده است. در مقابل رشد سرمایه های مالی روزانه بوده و میزان سود سرمایه های مالی نیز نسبت به گذشته سرسام آور گشته است.

برای طبقه ی کارگر و خرده بورژوازی فقیر اما ابعاد بیکاری های جانکاه در آمریکا به ویژه از دهه ۱۹۷۰ تا کنون دوره های وحشتناکی را پشت سر گذاشته است. با انباشت و تراکم هر چه بیش تر سرمایه مالی و بی نیازی بورژوازی از تولید کالایی و روی آوردن به سرمایه گذاری های کلان در زمینه ی بورس ها و قمار با سهام و پس اندازهای کوچک اقشار زحمتکش و کارگر (مانند پس اندازهای بازنشستگی و ...) که در اواخر دهه ۱۹۹۰ باعث از دست رفتن بخش عمده ای از پس انداز بازنشستگان، کارگران و سایر زحمتکشان گردید، شرکت های کلان جهانی در مقابل، این پول ها را به جیب زده و باز هم تروتمندتر از قبل شدند. در حالی که طبقه ی کارگر و اقشار فقیر خرده بورژواز در آمریکا باز هم فقیرتر گشته و بار بحران های اقتصادی و سیاست های خشن طبقه ی حاکم را به دوش کشیده اند.

## تأثیر سیاست های دولت سرمایه داری آمریکا بر طبقه ی کارگر و زحمتکشان آن کشور

در طول شانزده سال اخیر و به ویژه از زمان شکل گیری حزب راست افراطی «تی پارتی» از درون حزب جمهوریخواه، حمله به حقوق دموکراتیک اقشار تحت ستم این کشور افزایش قابل توجهی یافته است و این دو حزب در این رابطه از حزب دموکرات به قدری پیشی گرفته اند که حزب دموکرات تبدیل به ابزار دفاعی مردم تحت ستم گشته است. سیاست های داخلی حزب جمهوریخواه از زمان ریاست جمهوری ریگان چرخش محسوسی در جهت بیکارسازی و پایین نگهداشتن حداقل دستمزد نموده، ولی در سال های اخیر اقدام های علنی برای باز پس گرفتن حقوق دموکراتیک اقشار تحت ستم (زنان، سیاهپوستان، مهاجرین و...) نیز صورت گرفته است. در دوران حمله جورج بوش به عراق، زمانی که اکثریت جامعه آمریکا فریب اطلاعات دروغ دستگاه حکومتی بوش را خورده و باور کرده بودند که صدام حسین اسلحه شیمیایی داشته و به اصطلاح با جان و دل به جنگ عراق رفتند، حزب جمهوریخواه از فرصت استفاده کرده و حمله به حقوق دموکراتیک اقشار تحت ستم را طرح و سعی در قبولاندن آن ها به مردم با تکیه بر عقاید دینی و کلیسا کرد.

در زمان انتخابات دوره ی اول باراک اوباما، ممنوع کردن حق سقط جنین زنان، ممنوع کردن حق ازدواج همجنسگرایان، جلوگیری از افزایش حداقل دستمزد و... در برنامه کاندیداهای حزب جمهوریخواه بود. ناگفته نماند که عده ای از کاندیداهای حزب جمهوریخواه در واقع به جریان راست افراطی «تی پارتی» تعلق داشتند. طبق قانون اساسی آمریکا، سیاست باید از مذهب

جدا باشد و سیاست های دولت باید به دور از گرایش‌های مذهب‌گرایانه تعیین گردد، اما از این دوران به بعد، نیروهای راست افراطی، علناً کوشیده اند تا معیارهای سیاسی و اجتماعی را بر مبنای ارزش های کلیسای کاتولیک بنا نهند. مردم تحت ستم برای مقابله با این سیاست های نوین پشت حزب دموکرات صف کشیده با رأی دادن به اوپاما جلوی این سیاست ها را که حتی با قوانین اساسی این کشور هم مغایرت داشت، گرفتند. در هر دو دوره انتخابات ریاست جمهوری اوپاما، زنان، جوانان (دانشجو و دانش آموز ۱۸ سال به بالا)، سیاهپوستان، اقلیت های مهاجر (مخصوصاً مهاجرین اسپانیایی زبان -مانند مکزیکی ها) به طور وسیعی در رأی گیری شرکت کردند. از جمله تاکتیک های حزب جمهوریخواه برای مقابله با شرکت اقشار تحت ستم در انتخابات، یکی الزامی کردن داشتن کارت شناسایی بود (به عبارت دیگر شناسنامه کافی نبود) -مخارج تهیه کارت شناسایی از عهده خیلی ها از جمله آنانی که در مزارع کار می کردند و یا بیکار بودند خارج بود. مردم با کمک گرفتن از امکانات حزب دموکرات، به کمک آنانی شتافتند که به تنهایی قادر به تهیه کارت شناسایی خود نبودند. وقتی این تاکتیک به اندازه کافی جلوی شرکت در انتخابات را نگرفت، در ایالاتی که در انتخابات حائز اهمیت تعیین کننده بوده و فرماندار آن ها از حزب جمهوریخواه بودند (مانند ایالت اوهایو، ایالت ویسکانسن و...)، تعدادی از حوزه های رأی گیری را در محلات کارگری بسته و ساعت کار بقیه را کاهش دادند. به این ترتیب مردم در بخش های کارگری و فقیر باید ساعت ها در صف های طولانی ایستاده و منتظر می ماندند و البته برای کارگران و زحمتکشان این، به معنای تأخیر داشتن و یا حاضر نشدن در سر کار می بود. اما پس از انتخاب اوپاما برای بار دوم، زمان انتخابات کنگره

آمریکا هم فرارسید و جمهوریخواهان هر دو مجلس عوام و سنا را گرفتند. دلیل آن هم این بود که مردم به تجربه متوجه شده بودند که جمهوریخواهان در کنگره آمریکا به هر طریقی که شده، جلوی اقدامات اوباما را می‌گیرند. دلسری از این که اوباما قادر به پیشبرد هیچ یک از مطالبات آنان نیست، باعث شد که درصد قابل ملاحظه‌ای در انتخابات مجلس شرکت نکنند و در نتیجه جمهوریخواهان توانستند اکثریت را در هر دو مجلس به دست آورند. این پیروزی زمینه را برای پیاده کردن قوانین جدید راست افراطی در ایالاتی که جمهوریخواهان اکثریت را داشته و طبقه‌ی کارگر دارای هیچ‌گونه سازماندهی و حقوقی نیست، آماده ساخت.

همان طوری که همه آگاه هستند، در آمریکا به غیر از کنگره‌ی آمریکا که در واشنگتن پایتخت آن کشور قرار دارد، هر ایالتی نیز به طور مستقل دارای مجلس است و نمایندگان خود را دارد. قوانین ایالتی از طریق همین مجلس و نمایندگان در هر ایالتی تهیه می‌شود. لذا در اکثریت ایالات جنوبی و برخی ایالات میانی در آمریکا، قوانین ایالتی‌ای می‌خواستند بگذارند که در واقع با قانون اساسی آمریکا مغایرت داشت. مثلاً در این ایالات سقط جنین و استفاده از داروهای ضد بارداری ممنوع گردید. نمونه دیگر این که وجود همجنسگرایی انکار گشته و همجنسگرایان به هیچ وجه نمی‌توانستند ازدواج کنند و یا بچه دار شوند.

در ایالت می‌سی‌سی‌پی (که در واقع فقیرترین و عقب افتاده ترین ایالت آمریکا است)، موفق شدند که تمام کلینک‌های مخصوص سقط جنین را تعطیل کرده و تنها تعداد انگشت شماری را که تحت کنترل مقامات ایالتی بود، باز

گذاشتند. البته ناگفته نماند که برای جلوگیری از این اقدام ایالتی، مردم زیادی تظاهرات کرده و عده ای، از جمله دکترها، کشته شدند.

همجنسگرایان تظاهرات بزرگی را در واشنگتن برگزار کردند که در نتیجه آن، موضوع به دادگاه عالی کشید. دادگاه عالی نهایتاً قانون را به نفع همجنسگرایان گذراند. اما در برخی از ایالات، به قانون فدرال توجهی نشده و همجنسگرایان از حقوق مساوی در زمینه کار، مسکن و حتی استفاده از سرویس های خدماتی نسبت به بقیه برخوردار نیستند. اخیراً ایالت ایندیانا قانونی را گذراند که بر اساس آن، فروشندگان، تولیدکنندگان و ... اگر به دلایل مذهبی و عقیدتی نخواهند به همجنسگرایان سرویس بدهند، آزاد هستند و قانون از آن ها دفاع می کند. برای مثال، فروشگاه مواد غذایی می تواند از فروختن مواد غذایی به همجنسگرایان خودداری کند و یا صاحب یا مدیر یک مهمانخانه یا هتل حق دارد از دادن اطاق به همجنسگرایان خودداری نماید.

شرایط اقتصادی برای خانواده های کارگری و کم درآمد به حدی سخت شده که فرزندان این خانواده ها به سختی قادرند تحصیلات دبیرستانی خود را به پایان برسانند و تعداد آنانی که ترک تحصیل می کنند هر سال افزایش می یابد. سالانه یک میلیون و ۲۰۰ هزار دانش آموز در آمریکا ترک تحصیل می کنند. در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آمریکا در میان کشورهای صنعتی یکی از کشورهای درجه یک در داشتن فارغ التحصیل از دبیرستان بود. در حالی که امروز از ۲۷ کشور پیشرفته جهان، به رتبه بیست و دوم افول کرده است.

بهر حال در دوران ریاست جمهوری اوپاما با وجود ۵۰٪ کاهش بیکار رسمی و اندکی افزایش دستمزدها، وضع معیشتی مردم کارگر و زحمتکش تغییری نکرده و این در حالی است که مشاغل غیر تخصصی زیادتز شده، اما با

حداقل دستمزد، یک کارگر حتی اگر ۱۶ ساعت هم در روز کار کند، نمی تواند زندگی یک خانواده سه نفر (یعنی فقط خودش، همسرش و یک فرزند) را تأمین نماید. سطح زندگی خرده بورژوازی متوسط نیز به خط فقر رسیده و در نتیجه این خانواده ها توان تأمین مخارج تحصیل فرزندان خود در دانشگاه را ندارند و وام های تحصیلی با نرخ های بهره بالا جوانان را تا آخر عمر بدهکار بانک ها می کند.

اتحادیه های کارگری به طور سنتی پشت حزب دموکرات آمریکا بوده اند. البته دلیل آن هم واضح است: سیاست های میانه روی حزب دموکرات در آمریکا همان نقشی را بازی کرده که سیاست های احزاب سوسیال دموکرات و حزب طبقه ی کارگر انگلستان در اروپا بازی کرده اند. از آن جایی که در آمریکا همیشه تنها دو حزب دموکرات و جمهوری خواه وجود داشته، حزب دموکرات نقش مدافع طبقه ی کارگر را بازی کرده است. قبل از دهه ۱۹۷۰ اتحادیه های کارگر برای گرفتن مطالبات خود، از طریق حزب دموکرات عمل می کردند، اما تدریجاً رهبران این اتحادیه ها خود را به بورژوازی این کشور فروخته و در مقابل منافع شخصی، تیشه به ریشه این اتحادیه ها زدند. امروز اتحادیه های کارگری عملاً از بین رفته و در ایالات جنوبی و برخی ایالات میانی این کشور، سابقه تعلق داشتن به اتحادیه ای کارگری دلیلی برای رد استخدام می گردد. اتحادیه های باقی مانده فعلی (مانند اتحادیه کارگران بندر در شهر پورت لند در ایالت آرگان و یا کارگران صنعتی و یا بندری شهر سیاتل در ایالت واشنگتن) تنها در حد ابتدایی در دفاع از برخی حقوق خود مبارزه سازمان یافته می کنند.

وضع و خیم کارگران در محل های کار در صنایع پوشاک، مواد غذایی و بخش های کارگری صنایع بزرگ از جمله ستم هایی است که در باره آن ها به ندرت شنیده می شود. در این بخش ها کارگران علاوه بر این از حق تعلق به اتحادیه محروم هستند، از حقوق انسانی در محل کار نیز محرومند: طبق قانون این کشور، همه کارگران در طول هشت ساعت کار باید یک ساعت حق ناهار و دو ۱۵ دقیقه حق استراحت داشته باشند. تجاوز به این حقوق ابتدایی، همواره ادامه دارد تا زمانی که کارگران به طور دسته جمعی کارفرما را به دادگاه ببرند که البته به ندرت رخ می دهد. در این گونه موارد حکومت وقت هرگز دخالتی نمی کند و قانون سنگین تری هم برای جلوگیری از آن در نظر گرفته نمی شود. کارگران ساده در آمریکا نه تنها از بیکاری های جانکاه و دستمزدهای زیر خط فقر رنج می برند، بلکه در هنگام کار از آن ها برده وار بهره برداری می شود.

## انتخابات ۲۰۱۶

با توجه به وضعیت اقتصادی اکثریت جامعه، حتی بورژوازی این کشور اقرار کرده است که اقشار متوسط به پایین کشیده شده و طبقه ی کارگر زیر خط فقر به سر می برد. فقر و محرومیت بر روی اقشار مختلف این کشور، دو تأثیر گذاشته است که معکوس هم هستند و آنان را به دو دسته تقسیم کرده است، اگر چه دلیل زیربنایی مشترک دارند:

دسته ی اول عده ی قلیلی از مردان سفیدپوست مذهبی و از نظر آگاهی طبقاتی عقب افتاده که در کمال ناامیدی دستخوش تبلیغات دستگاه ارتباط جمعی و خبری (مدیای) دولتی شده و ضمن این که مطالبات کارگری آن ها



واقعی و به جا است، به شدت جذب تبلیغات نژادپرستانه (راسیستی) بورژوازی گشته و به خشونت روی آورده اند.

این دسته که از سیاست های حزب جمهوریخواه به شدت خشمگین هستند، پشت جریان راست افراطی و راسیست «دونالد ترامپ» که یکی از سرمایه داران بزرگ آمریکا است، قرار گرفته و حمایتش می کنند. این دسته عموماً معتقد است که در کشور در اقلیت قرار گرفته و تیر ستم نژادی و ملی اکنون در جامعه به سوی این دسته شلیک می گردد و سیاهپوستان و مهاجرین (بخصوص مهاجرین کشورهای آمریکای لاتین) دارند قدرت را می گیرند و کم مانده که به سر سفیدپوستان ریخته و آنان را نابود کنند! این دسته را عقب افتاده ترین اقشار طبقه ی کارگر و خرده بورژوازی فقیر و مذهبی آمریکا تشکیل می دهند.

دسته دوم عده ی کثیری از اقشار طبقه ی کارگر و خرده بورژوازی فقیر (کارگران اتحادیه های کارگری، زنان کارگر و زحمتکش، دانشجویان، معلمان و...) که از آگاهی طبقاتی بیش تری برخوردار هستند، تشکیل می دهد. این دسته به طور کلی مطالباتشان با دسته اول تفاوت چندانی ندارد، اما به علت آگاهی طبقاتی بیش تر نژادپرست نیستند و درک می کنند که سیاست بورژوازی آمریکا طبقاتی است و باید این نظم را به هم زد. این دسته همچنین مخالف جنگ بوده و طرفدار پناهندگان می باشند. اما از آنجایی که در آمریکا هیچ گونه حزب مستقل طبقه ی کارگر وجود ندارد و کارگران کلاً رهبر و سازماندهی ندارند، این دسته در انتخابات امسال پشت «برنی سندرز» از حزب دموکرات صف کشیده اند.

واضح است که ریشه اصلی تمام این مسائل اقتصادی است. در سال ۲۰۰۰ (یعنی ۱۶ سال پیش) تحقیقات نشان داده بود که حداقل دستمزد یک کارگر باید ۱۷ دلار در ساعت باشد تا او بتواند یک نفر (یعنی خودش) را تأمین کند. حداقل دستمزد برای خانوارهای چهار نفره می‌بایستی ۲۵ دلار باشد تا آن‌ها را روی خط فقر قرار دهد. در دوران ریاست جمهوری او باما یعنی از سال ۲۰۰۸ به بعد، او باما سعی کرد تا قانون حداقل دستمزد را به ۹ دلار در سراسر کشور تغییر دهد که با مخالف هر دو مجلس روبرو شد. امروز در ایالات جنوبی آمریکا حداقل دستمزد زیر ۸ دلار است. به عبارت دیگر، اگر کارگری دو شیفت یعنی ۱۶ ساعت در روز هم کار کند، باز دستمزد او زیر خط فقر سال ۲۰۰۰ است. خیلی از این کارگران ناراضی، فکر می‌کردند که او باما می‌تواند قول‌های دوران انتخاباتش را انجام دهد و وقتی دیدند که اوضاع آن‌ها روز بروز بدتر هم شده است، آن دسته که از آگاهی سیاسی و طبقاتی بسیار ناچیزی برخوردار بوده‌اند، تبلیغات بورژوازی را باور کرده و دشمنان خود را در میان مهاجرین و حتی سیاهپوستان می‌جویند و آنان را عامل خرابی وضع خود می‌دانند. در نتیجه نژادپرستی در میان آنان شدت یافته است. دسته دوم اما، ریشه مسئله را طبقاتی می‌بینند و می‌دانند که باید مبارزه کرد، اما متأسفانه هیچ‌گونه سازماندهی و رهبری از میان طبقه‌ی کارگر وجود ندارد. در نتیجه آنان در پشت برنی سندرز صف کشیده‌اند.

برنامه برنی سندرز هم به هیچ وجه از چارچوب مطالبات دموکراتیک خارج نیست و او به هیچ وجه در پی برانداختن نظام سرمایه‌داری نمی‌باشد. با این وجود، با نسبت سوسیالیست زدن به او، تبلیغات بورژوازی آمریکا کوشید تا او را منزوی کند. دستگاه‌های خبری آمریکا یک دهم فرصتی را که به

«هیلمری کلینتون» برای تبلیغات دادند به برنی سندرز ندادند. وقتی که این روش مؤثر نیفتاد و طرفداران برنی سندرز روز به روز افزایش یافت، بورژوازی آمریکا اقدام به عمل بعدی کرد: در مرحله اول انتخابات حزب دموکرات در رأی ها دست برده شد و در اکثر موارد، هیلمری کلینتون را برنده اعلام کردند. البته همزمان در حزب جمهوری خواه هم رأی ها را به نفع دونالد ترامپ تغییر دادند.

به عبارت دیگر، اگر یک خط راست افقی را در نظر بگیریم که در انتهای چپ آن برنی سندرز از حزب دموکرات قرار داشته باشد و در انتهای راست آن دونالد ترامپ از حزب جمهوری خواه، به راحتی می توان دید که برنی سندرز که در میان تمام اقدار زحمتکش جامعه (زنان که حتی شامل زنان بورژوا هم می شود، جوانان اعم از دانشجوی و کارگر، سیاهپوستان و مهاجرین و...) طرفدار دارد تا کنون انتخابات را باخته، اما دونالد ترامپ که مورد نفرت اکثریت جامعه (حتی خود جمهوری خواهان و زنان بورژوا) هم هست، دوره اول انتخابات را برده است!

این که برنی سندرز در نیویورک انتخابات دوره اول را به نفع هیلمری کلینتون ببازد و دونالد ترامپ از حزب جمهوری خواه بدون رقیب برنده شود، از اتفاقات باور نکردنی و عجیب است. طرفداران برنی سندرز در ابتدای انتخابات به علت این که دستگاه های خبری نامی از برنی سندرز نمی آوردند در پنج شهر آمریکا تظاهرات و راهپیمایی های بزرگی کردند که شهر نیویورک یکی از آن ها بود، حال چگونه است که او به طور کلی در همان دوره اول از شخصی مثل هیلمری کلینتون که سیاستمداری کاملاً راستگرا است ببازد؟! این همه بدان معناست که سرمایه داری آمریکا (یا بهتر بگوییم

سرمایه داری جهانی) با تقلب در آرای رأی ها در این مرحله دارد مردم کارگر و زحمتکش این کشور را وادار به انتخاب بین بد و بدتر می کند، تا جو را برای برنده شدن دونالد ترامپ آماده سازد. نوع تقلب در انتخابات امسال، آن هم در دوره ی اول نشانه ی ترس شدید نظام از پیروزی کارگران و اقشار خرده بورژوازی فقیر است و این تقلب از شرم آورترین تقلب ها در دموکراسی بورژوایی آمریکا است. تقلب در دوره ی اول امسال تا کنون بدین ترتیب بوده است که طبق قانون بیش از یک بار رأی دادن غیرقانونی است و شامل مجازات قانونی می شود. البته امکان این که کسی دو بار رأی بدهد بسیار ناپذیر است. برای مثال در تحقیقاتی که در دوره ی اول اوباما انجام گرفت نشان داده بود در آن آمار سه نفر دو بار رأی داده بودند که یکی از آن ها مرد ۹۰ ساله ای بود که فراموش کرده بود که یک بار رأی داده و از این نوع اشتباهات. با توجه به این احتمال کم، تقلب بورژوازی در انتخابات امسال تا کنون این گونه بوده است که ورقه رأی کسانی را که نام و نام خانوادگی مشابه داشته اند تحت پوشش این که دو بار رأی داده اند (البته این ادعا به طور کلی دروغ بوده است) به عمد به دور ریخته اند. این تقلب به ویژه در میان سیاهپوستان و مهاجرین آمریکای لاتین در مناطق کارگری و فقیر صورت گرفته است.

«نیویورک تایم» که مبلغ سیاست های راستگرایانه بورژوازی آمریکا است، روز بعد از پیروزی هیلری کلینتون در نیویورک، مقاله ای مستند از سابقه هیلری کلینتون بیرون داد که در واقع افشا کننده ی سابقه ی مواضع بسیار راست او بود. در این مقاله پرونده مواضع هیلری کلینتون در طرفداری از جنگ در کشورهای خاورمیانه (مانند لیبی و سوریه) برشمرده شده و نیز

آمده است که در کابینه او باما نیز به عنوان وزیر امور خارج، مواضع راست افراطی داشته است.

برخی لیبرال های آمریکا معتقدند که این مقاله بعد از پیروزی او در نیویورک به چهره ی مادر بزرگ گونه هیلری کلینتون قدرت و جسارت می بخشد تا مردم فکر نکنند که او توان ریاست جمهوری را ندارد. چیزی که آنان نمی اندیشند این است که این مقاله پس از پیروزی او در برابر برنی سندرز بیرون آمد، لذا به این معنا است که اکنون رقیب او دیگر فقط دونالد ترامپ است و به دادن چهره جنگ طلبی به هیلری کلینتون، قصد خراب کردن چهره ی صلح طلب مادر بزرگ گونه او وجود داشته که در نتیجه امتیازی بر دونالد ترامپ نداشته باشد و در نتیجه راه برای به ریاست جمهوری رساندن دونالد ترامپ در انظار عمومی راحت تر گردد و بهتر بتوان در رأی در مرحله ی آخر انتخابات به نفع دونالد ترامپ تقلب کرد.

سفیدپوستان آمریکا تنها ۶۲٪ جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. نیمی از این جمعیت را زنان سفیدپوست تشکیل می دهند. دونالد ترامپ در میان زنان (چه سفیدپوست چه غیر سفیدپوست) به قدری پایگاه ضعیفی دارد که امکان پیروزی او را حتی به ۵۰٪ هم نمی رساند. پس برای این که دونالد ترامپ در انتخابات پاییز برنده شده و ریاست جمهوری آمریکا را کسب کند، بورژوازی آمریکا راهی جز تقلب در آرای رأی گیری ندارد.

## تأثیر پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات در سطح بین المللی

علم کردن چهره ای مانند دونالد ترامپ که در انتخابات گذشته مورد تمسخر مردم بود، در واقع آغاز علنی شدن رشد فاشیسم نو در جهان است. همان

طوری که اخیراً در چند کشور اروپایی شاهد رشد و علنی شدن گروه‌های نژادپرست (راسیست) (آلمان، ایتالیا، فرانسه، سوئد و...) بوده ایم، باید انتظار داشته باشیم که سرمایه داری جهان در حال پیاده کردن شدیدترین ابزار مقابله خود علیه طبقه ی کارگر جهان است. در این مرحله ابتدا نیروهای مدافع سرمایه داری از پایین به بالا رشد می کنند. لذا رشد راسیسم یا نژادپرستی، اولین قدم است. اکنون هم با به روی کار آمدن دونالد ترامپ، در آمریکا حکومت پلیسی برقرار خواهد شد و در سطح کشورهای اروپایی نیروهای فاشیستی علنی تر علیه طبقه ی کارگر و مهاجرین سر بلند خواهند کرد. تمام قدرتمندانی که در حال حاضر با روی کار آمدن او مخالفت نشان می دهند، در آن زمان سکوت کرده و تبعیت خواهند کرد. اگر جورج بوش کمر بند خود را برای سرکوب و نابودی مردم بی گناه و فقیر عراق بست، دونالد ترامپ کمر نابودی تمام کشورهای پیرامونی را خواهد بست و در اروپا و آمریکا حکومت پلیسی تمام آزادی ها و حقوق دموکراتیک طبقه ی کارگر و زحمتکشان این کشورها را باز پس گرفته و در این راه مهاجرین و پناهندگان به طور اخص تحت ستم قرار خواهد گرفت.

این همه تنها به دلیل برخورد سرمایه داری به بن بست است. نابودی همیشه وسیله ای برای ادامه حیات این نظام بوده است. جنگ جهانی اول و دوم دقیقاً برای بیرون آوردن سرمایه داری از رکود اقتصاد طراحی شد. بعد از هر جنگی، زمان بازسازی فرا می رسد که به نوبه ی خود به سودآوری بیش تر سرمایه گذاری ها تمام می شود. اما این بازسازی هم دورانی دارد و پس از آن باز هم اقتصاد سرمایه داری رو به رکورد می رود. این بار با پیشرفت سریع و سرسام آور تکنولوژی، سرمایه داری نیاز به نابود کردن مقدار زیادی از

وسایل تولید و تولیدات تکنولوژیکی خود (به ویژه صنایع نظامی) گشته است و این، کار آسانی نیست. اول باید به کنترل مستقیم بر روی مناطق حساس در سطح جهانی دست یافت. از طرف دیگر رژیم های موجود در اغلب این کشورها دیگر کارایی ندارند و باید برداشته شوند. رژیم های کشورهایی مانند کوبا و ونزوئلا که تا کنون موی دماغ بوده اند باید به نحوی یا به همکاری با امپریالیزم تن در دهند (مثل کوبا) و یا از میان برداشته شوند (مانند حکومت سابق ونزوئلا). دوم باید دستاوردهای طبقه ی کارگر در سطح جهانی حتی در کشورهای غربی- را باز هم بیش تر از آن ها پس گرفت و برای این کار و برای این که قدرت مقابله ی آن ها کم تر شود، باید در ابتدا خود کارگران را به جان هم انداخت که فن نژادپرستی همین است: کارگران را به جان کارگران می اندازند و سپس برای مقابله با افشار آگاه طبقه ی کارگر وضعیت پلیسی به طور سیستماتیک فراهم می آورند تا جرأت مبارزه نداشته باشند. کنترل پلیسی با استفاده از تکنولوژی جدید، اعمال طبقه ی کارگر را تحت کنترل خواهد داشت و در آخر کوشش در شناسایی نیروهای مترقی و انقلابی کمونیست و از میان برداشتن آن ها خواهد کرد.

سرمایه داری جهانی به وحشی ترین مراحل خود نزدیک می شود و کارگران و زحمتکشان در سطح بین المللی تنها یک راه برای مبارزه، بیش تر ندارند و آن در ابتدا سازماندهی و تشکیل حزب پیشروی طبقه ی کارگر به طور کاملاً مخفی است. فعالیت در شرایط کاملاً مخفی امروز یکی از مهم ترین و اساسی ترین مسائل در مبارزه است و هدف یا استراتژی را باید انقلاب کارگری سوسیالیستی در نظر بگیرند و در این راستا به هیچ گونه عناصر بورژوا از هیچ قشر و جریانی اعتماد نکنند. از خرده بورژوازی مرفه و نیمه

مرفه هم باید برحذر باشند و حتی با عنصری از خرده بورژوازی فقیر با دقت به ریسک وحدت کنند.

تنها راه رهایی از این وضعیت در سطح جهانی، برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است تا رسیدن به جامعه ای سوسیالیستی.

سارا قاضی

۲۰۱۶ مه ۱۷

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری